

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال چهارم. شماره پانزدهم. بهار ۱۳۹۲

صفحات: ۲۰-۹

تاریخ وصول: ۱۳۹۱/۷/۲۹- تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲۱

شعر مؤنث

نقش شاعران زن در شعر امروز ایران

بهزاد خواجهات*

چکیده

در ادبیات جهان اگر چه زنان شاعر نسبت به مردان، به عدد، کم تر بوده اند اما این مسئله، نافی نقش سترگ آنان در شعر و ادبیات روزگار نیست. هیچ جریان و دوره ی ادبی را نمی توان سراغ گرفت که زنان در آن نقشی ماندگار ایفا نکرده باشند و صفحات و آثاری با شکوه به نام آنان رقم نخورده باشد. در ایران هم، حتی در سنتی ترین دوره های تاریخی، زنان شاعر قلم را وانهادند و نقش هایی شگرف در گنبد خیال آفریده اند. البته بدیهی است که زنان شاعر با مردان شاعر به قدر جایگاه تاریخی و اجتماعی خود متفاوت بوده اند، هر چند این تفاوت ماهیتی ارزشی نداشته باشد. در این مقاله روند این نقش آفرینی از بدو پیدایی شعر نو بررسی شده و با ذکر بانو شاعران تاثیرگذار و درج نمونه ای از آثار آنان، اوج و فرود شعر زنان ایران مورد بررسی و تامل قرار می گیرد و سعی شده است که هیچ نام تاثیرگذاری از قلم نیفتد و در عین حال به دلایل اجتماعی این تحولات نیز اشاره شود.

کلید واژگان: شعر امروز، شعر زنان، شعر زنان ایران

* دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ماهشهر، استادیار گروه ادبیات، ماهشهر، ایران. نویسنده مسئول (behzadkhajat@yahoo.com)

چرا باید در جریان‌شناسی شعر امروز، یک فصل به شعر مؤنث اختصاص یابد و نه به شعر مذکر؟ آیا این اعاده حقی نیست که در طول تاریخ کشور ما - به ویژه - از زنان نادیده گرفته شده است؟ روحیه‌ی زنانه می‌تواند برای هر شعری مؤلفه‌ساز و بسترساز تلقی شود و از قضا همان ظلم تاریخی، خود انگیزه‌ای است که زن بخواند «گونه‌ای دیگر» شعر بسراید و عرصه‌ی آن را به عرصه‌ی نبرد عینی و مادی سوق دهد، چه از حیث معنایی و چه از حیث ریختاری شعر. البته این بدان معنا نیست که در شعر تمام زنان این استراتژی مشهود و قابل لمس باشد، بلکه معدودند شاعره‌هایی که با درک موقعیت ویژه‌ی خود توانسته باشند خود و موقعیت شان را در دل جامعه به درستی ارزیابی کنند و مواقع این شناسایی و معرفت را به اندام شعر خود تسری دهند. به نظر می‌آید که تا پیش از مشروطه، شرایط تاریخی هرگز اجازه نمی‌داده است که زن به عنوان یک انسان صاحب اختیار و ذی شعور و در ضمن دارای احساسات فردی و نوعی، از خود و حالات شخصی اش سخن بگوید. زن سنتی، زنی است که اولین وظیفه‌اش تدبیر منزل است و پرداختن به مرد و بچه‌هایش و با چنین تفکری او چگونه می‌تواند اصلاً درباره‌ی اجتماع و ارکان آن درک درستی داشته باشد وقتی که در چهار دیواری خانه‌اش نشسته و دنیای شلوغ در حال گذر است؟ آیا این دلیل خوبی نیست که به اکثر شاعران زن و شعرهای آنان ذهنیتی احساساتی و رمانتیک بدهد، آن هم در ابتدایی‌ترین شکل خود؟ وقتی که یک خنده‌ی نابجا و حرف نسنجیده بتواند گذشته و حال و آینده‌ی زنی را تحت الشعاع مرد - مستی یک جامعه قرار دهد، دیگر از مافی‌الضمیر گفتن و از عشق و حالات آن سرودن که جای خود دارد.

«راستش را بخواهید من در شعر بانوان این مملکت آنچه در اولین برخورد دیده‌ام نوعی انفعال، سرخوردگی، اعتراض و دست و پا زدنی در همین حیطه بوده که طبیعی هم هست. وقتی خط و مرزهایی بخواهند سهم کسی را از جهان به حداقل برسانند، این «کس» چه بسا بر نتابد و برای تعریف خودش برنامه‌هایی ترتیب دهد. حال اگر این شاعر معترض در دایره‌ی معنایی با این واقعیت خشن رو به رو شود و آنها را مورد مؤاخذه قرار دهد، یک راه را انتخاب کرده و اگر با منطق ستیزی زبانی در پی تخریب هر گونه نشانه‌ی ارتباطی برآید تا مثلاً با اضمحلال قانون زبانی به قانون بیرونی هم اعتراض کرده باشد، راهی دیگر برگزیده. اما نه راه اول و نه راه دوم به گمانم هیچ قطعیت مشروعی نداشته باشد، چون در برخورد نخست شعر عملی مفهوم و وسیله می‌شود و در برخورد دوم آشفتگی و عصبیت مقابله، شاعر را از تدوین خود و جمع و جور کردن کرانه‌هایش باز می‌دارد.» (خواجات، ۱۳۸۱: ۵۹-۵۸)

البته این یک سوی ماجراست. اگر بپذیریم که هر کتاب شعر نو، شرح یک تاریخ سری است، شعر یک زن، چه بسا بتواند اهمیتی مضاعف پیدا کند و با نگاهی دیگرگون به روزگار و زمانه، به آیندگان چشمی نافذتر ببخشد، سندی عاطفی از نیمه‌ای دیگر که ما پیوسته نخواستیم آن را

بینیم. و به راستی برای بررسی شعر یک دوران، چه چیز از ساز و کار و بستر آفرینش آن، یعنی جامعه و ارکان جامعه مهم تر می نماید؟

«بدین ترتیب زنان شاعر از دریچه‌ای دیگر و مکمل، به زندگی و تاریخ می‌نگرند، آن را رقم می‌زنند، به کلیت واقعیت‌ها می‌افزایند و حقیقت موجود را شکل می‌دهند. تقسیم‌بندی شاعران به مرد و زن البته یک تقسیم‌بندی عرضی است اما از آن جا که شعر می‌تواند نماینده روح، ذات، ذهن، زمان و زبان شاعر و فضایی که در آن زندگی می‌کند باشد، شعر شاعران زن نیز چنین منظوری را جدا از شعر شاعران مرد و به عنوان پاره‌ای از واقعیت برمی‌آورد، خاصه که در تاریخ ادبیات ایران همیشه سهم آنان نادیده گرفته شده یا در سایه شعر شاعران مرد مانده است و حتی شاعران زن نیز در طول تاریخ بیشتر به هیأتی مردانه و با صدایی مردانه به میدان آمده و هویتی مجزا و مستقل از خود نشان داده‌اند، در حالی که بررسی کار متأخران می‌تواند کوشش برای نقش چنین هویتی باشد.» (سلیمانی، ۱۳۷۱: ۹-۸)

چنین به نظر می‌آید که وقتی پای احساس و بیان آن در میان باشد، زن به دلیل ویژگی‌های خاص عاطفی و روانی، حرف بیشتری برای گفتن داشته باشد اما مسئله این است که گاه شعر زمانه در چنبره‌ها و نه توهان تاریخی و سنتی یک جامعه آن قدر پیچ و تاب می‌گیرد که یا از روح زنانه تهی می‌شود و یا شکل طبیعی خود را از دست می‌دهد. زن، مادر است و مادر زاینده‌ی زندگی، چنین جایگاهی به راستی برای این که کسی شعر بگوید و شعری ماندگار، جایگاه مناسبی است.

شعر زن در اوان انقلاب مشروطه

انقلاب مشروطه و حتی تحولات منجر به این انقلاب در حقیقت نتیجه‌ی تحول نوع نگاه انسان ایرانی است به مسائل دنیای مدرن و به درون کشی این انقلابات فکری و عینی با حفظ موجودیت بخش‌هایی از سنت و نگاه دین مدارانه. در مشروطیت است که زنان، پا به پای مردان در نهضتی بزرگ حاضر می‌شوند تا سرنوشت خود را بسازند و این حضور نه تنها در عرصه‌ی اجتماع، که در ادبیات هم نمود پیدا کرده و برای نخستین بار، زنان را متوجه اجتماع و مسائل آن نشان می‌دهد، منتها به سیاق دیگر شاعران عهد مشروطه، شعر زنان هم بیش از آن که به خود شعر و اعیان و اکناف آن نظر داشته باشد، هیجان زده است و در سحر انقلاب و بالطبع با مایه‌هایی از شعار و در خدمت اهدافی ملی. زنان شعر امروز را باید از مشروطه به این سو جست و جو کرد و البته بدیهی است که کار آنان به سیاق «میانگین شعر دوران» باشد و کم‌تر ویژگی‌های زنان در آنها نمود پیدا کند. «به رغم زن ستیزی‌های پنهان و آشکار که گاه از جانب چهره‌های معتبر و از سوی برخی از رهبران مشروطه مشاهده می‌شد، به تدریج حمایت از مظلومیت زن ایرانی و حقوق اجتماعی او محور توجه قرار گرفت، به ویژه آن که در این میان زنان نیز بر شان و جایگاه و حقوق اجتماعی - فرهنگی خود تاکید می‌ورزیدند. روزنامه‌ها نیز منعکس‌کننده‌ی فریادهای اعتراض آمیز زنان بودند.» (باباچاهی،

۱۳۸۶: ۵۰-۴۹). البته بالطبع شعر تمام این زنان در خدمت مشروطه نبود و هنوز هم شاعرانی بودند که غرق در سنت شعر فارسی از گیسوی نگار و چشم نرگس و قد سرو بسرایند و آنان را سری با این همه دگرگونی نباشد.

در عهد رضا شاه - اما - وضع اندکی متفاوت می شود و با توجه به روحیه ی او، ظاهراً عرصه برای نمود و نمون زنان وسیع تر نشان می دهد اما این یک روی ماجراست، چرا که رضا شاه با گرتی برداری از همتای ترک خود، آتاتورک، در پی تزریق مدرنیته ای وارداتی به شریان های کشور است، مدرنیته ای که گاه با معیارهای دینی و ملی ما هیچ گونه سنخیتی ندارد. مدرن گرایی رضاشاهی در حد یک پز تو خالی باقی می ماند و همچنین پرداختن به زنان، حقوق و ادبیات آن ها. بهترین دلیل برای این مدعا اختلافی است که از بدو حکومت او در کشور حکمفرما می شود، اختلافی که با هیچ معیار مدرنی مطابقت ندارد. از جمله شاعران این عهد می توان به این نام ها اشاره داشت: مهرداد رخشان، بدری تندری (فانی)، فخری ارغون، مستوره کردستانی، طاهره قره العین، نیمتاج سلماسی، شمس کسمایی، عالمتاج قائم مقامی (ژاله)، پروین اعتصامی و...

معروف ترین شاعران این دسته، پروین اعتصامی است، شاعری با نازک بندی های شاعرانه که گرچه عناصر معنایی شعرش کمابیش نشانه هایی از روح زنانه ی شاعر می دهد اما حتی این عناصر نیز در بافت و بیان سنتی (به روال سبک خراسانی و عراقی) ساز و کار می گیرد و گاه خواننده فراموش می کند که گوینده ی این اشعار یک زن است.

"گرت ای دوست بود دیده ی روشن بین

به جهان گذران تکیه مکن چندین

همه خون دل خلق است در این ساغر"

که دهد ساقی دهرت چو می نوشین (اعتصامی، ۱۳۶۸: ۷۵)

جز پروین اعتصامی، شمس کسمایی یکی از شاعران برجسته ی زن آن عهد است که نوآوری هایش در قوالب شعری او را در کنار تقی رفعت و ابوالقاسم لاهوتی می نشاند. گرچه این نوآوری ها به ثمر نرسید اما در فضای ادبی دوران نقش مهمی بر عهده گرفت. از اشعار اوست:

"تا تکیه گاه نوع بشر سیم و زر بود

هرگز مکن توقع عهد برادری

تا این که حق به قوه ندارد برابری"

غفلت برای ملت مشرق خطر بود (آرین پور، ۱۳۷۲: ۴۵۷)

غیر از این دو نباید از عالمتاج قائم مقامی غافل شد که اشعارش گر چه اندکی دیر به دست خوانندگان رسید اما نقشی ماندگار از خود بر صفحه ی شعر زمانه نگاشت. شاید بتوان عالمتاج را نخستین شاعر زن دانست که در سطحی وسیع به مجادله با جامعه ی مردسالار پرداخت و محرومیت زن ایرانی را مضمون جاری شعرش قرار داد. نمونه ای از شعرش :

"کیست زن ای وای این بازیگر این بازیچه نیست

گوهری بی مایه با خاک سفال آمیخته

سال عمرش دیرپوی و شاخ عقلش دیرخیز

حسرت آینده را با نقش حال آمیخته..." (کراچی، ۱۳۸۳: ۶۳)

شعر زن در دهه ی ۴۰ و ۵۰

در دهه ی سی و چهل، شعر زنان ایران در تنه ی شعر امروز به فرازهای جدیدی راه پیدا می کند و چاپ کتاب های آنان نسبتاً افزونی می گیرد. در این مقطع تاریخی چند اتفاق مهم بر شعر دوران تاثیر بسزا می گذارد. برکناری رضا شاه، آغاز جنگ جهانی دوم، کودتای ضد مردمی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شکل گیری ساواک (۱۳۳۵)، انقلاب به اصطلاح سفید شاه و مردم، قیام ۱۵ خرداد و... مسائل مهمی هستند که شعر روزگار نمی تواند بدان ها بی اعتنا باشد و بالطبع در شعر شاعران زن هم نمود پیدا می کنند، چه مستقیم و چه غیر مستقیم.. مریم ساوجی، مهرنوش شریعت پناهی، مینا دستغیب، طاهره صفارزاده، لیلا کسری، هما میرافشار و مهوش نبوی در این مقطع از نام های مطرح محسوب می شوند و از این میان مینا دستغیب و طاهره صفارزاده مطرح تر و البته پیشتاز همه ی آنان فروغ فرخزاد است که از او بیشتر گفته خواهد شد.

شعر دستغیب بیشتر مدیون سادگی زبان و تعابیر است و مایه هایی از نمادگرایی دارد، با زبانی که از زبان جاری شعر آن دهه تبعیت می کند:

"افسوس، شب / از امتداد علف های هرزه می گذرد / و من به آن کافه همیشه

برگشته ام / خواب خود را دریغ کرد / تا ماهیان طلایی را / در کسوت ستاره بینم

و بعد ساعت ماند و دیگر هیچ / جای کجاست / حالا که دست من

از امتداد شانه / سوی بلندترین ظهر / سوی کامل ترین ظهر / می روید..."

(دستغیب، ۱۳۴۸: ۳۸)

طاهره صفارزاده چهره ای مهم در شعر امروز ایران است. به نظر می رسد که شعر صفارزاده آن قدر مسئله ی مهم در خود دارد که دیگر ضرورتی برای بیان مسائل زنانه نمی یابد. شاید بتوان فروغ و صفارزاده را مدرن ترین شاعران دهه ی چهل به شمار آورد چرا که هم مظاهر زندگی مدرن (با

تمام زیر و بم‌هایش) در شعر آنان شدت حضور دارد و هم نوع برخورد با این عناصر، امروزی تر و متفکرانه‌تر است اما همان‌قدر که فروغ احساس‌گراست صفارزاده تعقل‌گراست. البته نباید اشتباه کرد، شعر صفارزاده - از قضا - سخت خسته از مدرنیته و عقل‌مدرن به نظر می‌آید اما او به راستی از کدام منظر و بر کدام سکو، رأی به نفی این عقل‌هیچ در هیچ و این مدرنیته‌ی پیچ در پیچ می‌دهد؟ شعر صفارزاده سرشار از تعقل است و این قابل‌کتمان نیست:

"بدون مرخصی سالیانه / بدون قهوه‌ی ساعت ده صبح / بدون رئیس

دارم به فصل‌ها برمی‌گردم / هنوز همان چهار تا هستند

علف‌ها هنوز از سبزینه‌شان می‌خورند / باد پر از گذر نیزه‌ست

زنبق‌ها بیتل‌وار می‌لرزند / امروز به سردردم قول داده بودم یکی دو تا آسپرین بخرم

هنوز وقت دارم / فردا بعد از ظهر هم مال من است..."

(صفارزاده، ۱۳۴۹: ۷۶)

شعر زن در دهه‌ی ۵۰ تا کنون

در مقطع سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، همگام با خیزش انقلابی مردم، شاعران زن هم به این خیل عظیم پیوسته و شعرشان با این نهضت عمومی هماهنگ می‌شود. شعر، سلاحی می‌شود در دست انقلابیون و این نام‌ها به جمع شاعران شعر امروز اضافه می‌شوند: مینا اسدی، فرشته جهانبانی، شهین حنانه، مهین خدیوی، کبری سعیدی (شهرزاد)، بتول عزیزپور، پوران فرخ‌زاد، ژایلا و مهوش مساعد، ویدا کریمی، میمنت میرصادقی، فیروزه میرزایی، فروغ میلانی، پرتو نوری علاء و صفورا نیری. از این میان مینا اسدی، بتول عزیزپور و ژایلا مساعد حضور پررنگ‌تری نشان می‌دهند:

"مردی که می‌گریست، نمی‌دانست

در مرگ یک کبوتر بی‌آزار

خورشید، جامهٔ سیاه نمی‌پوشد"

(اسدی، ۱۳۵۰: ۴۳)

"از آشفته‌گی می‌آیم / که بیرقم رنگین است / باد را دیدی / با زبان بریده؟

دو زنگوله / به پلک‌هایم می‌آویزم / تا شب در مردمک‌های من

خواب لیلی نبیند / و خون / در شکاف استخوان‌هایم / رها از ریختن گردد

همیشه باران گیسوی مرا خیس نمی‌کند / و دستی که / چشمهای مرا ببندد / همیشه پیر است..."

(عزیزپور، ۱۳۵۲: ۵۰)

از سال ۱۳۵۷ تا امروز نیز زنان شاعر با درک موقعیت‌های جدید و به نسبت هوش و بی‌گیری جریان‌های تازه به تازگی شعر امروز پیوسته حضور جدی خود را حفظ کرده و ادامه داده‌اند. زنان شاعر این مقطع زمانی عبارتند از: ندا ابکاری، بنفشه و خاطره حجازی، زهره خالقی، گیتی خوشدل، فرشته ساری، ناهید کبیری، مرسله لسانی، نسرین جافری، پروین جزایری، فهیمه غنی نژاد، عشرت قهرمان، صدیقه وسقمی، فریبا مقدم، پروانه میلانی، فاطمه راکعی، سپیده سامانی، مهرنوش قربانعلی، سپیده کاشانی، نازنین نظام شهیدی، پگاه احمدی، رزا جمالی، آذر کیانی، شیوا ارسطویی، عفت کیمیایی، پوران کاوه، ری را عباسی، فیروزه میزانی، صفورا نیری، آرزیتا قهرمان، شهین خانه، آفاق شوهانی، لیلی گله داران، بهاره رضایی، روجا چمنکار، گراناز موسوی، منیره پرورش و...

" در پایان بلندی‌های جهان / آه است / معشوقه‌ای هراسان و / نیزار
یک دم نگاه می‌کنیم: / پرده فرو می‌افتد / و مترسک می‌رود...."
(ابکاری، ۱۳۷۰: ۲۵)

" آه / تن لرزان دختران نابالغم را / چگونه به یاد بیاورم
و زبان پیرمردی را / ته حلقم حس نکنم؟
گویی من بودم / که در یک شب سرد تهیدستی
همه ایشان را از سر وا کرده‌ام
من به جای همه آنها گفته‌ام: / «بله، آری، حتماً»
تا بترکند و کره‌های نر نژاده بزنند
و خون آنان چرک ورد و جادو را
از زیر ناخن‌های پیرزن جن گیر بسترده...."
(حجازی، بنفشه، ۱۳۶۶: ۳۴)

" ما تنها میزبان مهتاییم / نه روزی که در نقش دیگرش تایید
آه، زنی که روز با نام تو / بر بام می‌گذرد!
دستهای زرینت باید سرزمینی دیگر را / نشانه رود
ما میزبان آن ماهیم / که دیری است بر نمی‌تابد
بانو! / ماه را دوباره روشن کن..."
(نظام شهیدی، ۱۳۷۰: ۶۸)
" جزیره‌ای قوه فام و پهنه دریا / نگاه که می‌کنی
جزیره غرقه می‌شود و / پاسخی نمی‌ماند

جز سبزی دریا / در چشمانم...

(ساری، ۱۳۶۵: ۹۳)

نمی‌توان از شعر مؤنث گفت و از فروغ فرخزاد به سادگی گذشت. بدون شک فروغ عصاره‌ی زنان ایرانی در عرصه‌ی شعر نوست که شعرش هم به احساسات زنانه توجه دارد و هم به فضاها‌ی مدرن و روشنفکرانه و همین تلفیق است که او را در میان شاعران معاصر منحصر به فرد نشان می‌دهد. البته خصلت‌های احساسی شعر فروغ در سه کتاب اولش یعنی "اسیر"، "عصیان" و "دیوار" بسیار سطحی و ابتدایی است، گویی که او مشکل زن ایرانی و نابرابری او با مردان را تنها در موازنه‌های جنس ردیابی می‌کند و سطح زندگی اجازه نمی‌دهد که با نگاهی مجهزتر و بناچار عمیق‌تر به این معضل توجه نشان دهد. در حقیقت او درد را تشخیص داده اما در تشریح آن زاویه‌ی بدی را انتخاب می‌کند، البته نه اینکه بدین زاویه نباید پرداخت، خیر، اما انگشت‌گذاری فروغ بر نقطه‌ای است که در جامعه‌ی سنتی ما بسیار حساس و شائبه برانگیز است و علاوه بر این عصیان او نه فقط در برابر جامعه که گویی در برابر تمام روزگار است:

«آنچه زن ایرانی، بی‌بند و باری قلمداد می‌کند در جوامع دیگر بطور متفاوتی تعریف می‌شود، زیرا جامعه ایرانی با توجه به فرهنگ ترکیبی آن که تلفیقی از مذهب و قومیت است، در داوری درباره گناه نگرش ویژه‌ای دارد. این نگرش فراتر از مرزهای آزمون‌های شخصی و فردی است و ریشه در ناخودآگاهی تباری زنان ایرانی دارد. در شعر فرخزاد، گزش موزیانه وجدان به ناخودآگاهی تباری او باز می‌گردد. از همین روی وجدان فروغ، در شعر او، رفتارش را گناه می‌داند. اما بدون شرم یا پرده‌پوشی بیان می‌کند، این جدال یک سویه فروغ فرخزاد با ناخودآگاهی تباری اوست.» (رستمی و کشاورز، ۱۳۸۲: ۹۷)

اما فروغ، به زودی خود را آسیب‌شناسی می‌کند و با مجموعه‌ی «تولد دیگری» از این رماتیسیسم بی‌مایه و سطحی دور می‌شود و مسائل جدی‌تر زندگی را به درون می‌کشد، او می‌گوید: «فکر می‌کنم کسی که کار هنری می‌کند باید اول خودش را بسازد و کامل کند، بعد از خودش بیرون بیاید و به خودش مثل یک واحد از هستی و وجود نگاه کند تا بتواند به تمام دریافت‌ها، فکرها و حس‌هایش یک حالت عمومیت ببخشد.»

فروغ می‌گوید: «شاعر بودن یعنی انسان بودن، بعضی‌ها را می‌شناسم که رفتار روزانه‌شان هیچ ربطی به شعرشان ندارد، یعنی فقط وقت شعر گفتن شاعر هستند، بعد تمام می‌شود و دو مرتبه می‌شوند یک آدم حریص شکموی ظالم تنگ‌فکر بدبخت حسود و حقیر، خب من حرف‌های این آدم را قبول ندارم... «دیوار» و «عصیان» در واقع دست و پا زدن مایوسانه در میان دو مرحله‌ی زندگی است، آخرین نفس زدن‌های پیش از یک نوع رهایی است. در جوانی احساسات ریشه

های سستی دارند، فقط جذبه‌شان بیشتر است. اگر بعداً به وسیله‌ی فکر رهبری نشوند یا نتیجه‌ی تفکر نباشند، خشک می‌شوند و تمام می‌شوند.» (اسماعیلی و صدارت، ۱۳۴۷: صص ۱۶۳ تا ۱۷۲) و فروغ در «تولد دیگر» به این رهایی و آیین همبسته دیدن جهان و جهانیان و آدمیان به خوبی واصل می‌شود:

" دست‌هایم را در باغچه می‌کارم / سبز خواهم شد، می‌دانم، می‌دانم، می‌دانم
و پرستوها در گودی انگشتان جوهریم / تخم خواهند گذاشت
گوشواری به دو گوشم می‌آویزم / از دو گیلای سرخ همزاد
و به ناخن‌هایم برگ گل کوکب می‌چسبانم...."
(فرخزاد، ۱۳۵۱: ۱۶۷)

این آمیختگی با طبیعت و جهان چیزی نیست که به سادگی عاید کسی شود، فرسایش جان می‌خواهد و سایش تن که بتوانی به درون ذات اشیاء حلول کنی و از دهان آنها سخن بگویی، دیدن با هزار چشم پنهان و آن‌گاه این دیدن‌ها را آن‌قدر آرام و رام کنی که در کلمه بنشینند و خواننده‌ات را جادو کند.

این نگاه تازه، زبانی تازه می‌طلبد، زبانی ساده اما ژرف، صمیمی اما غنی. «فرایند شکل‌گیری و تشخیص زبان شعری فروغ، تابع فرایند خودیابی وی و ناشی از ویژگی نگرش و صنعت شعری اوست. بنابراین تشخیص زبانی فروغ، بخشی فراهم آمده از اشیاء و اجزایی است که به دنیای شخص شاعر وابسته است و بخش دیگر، حاصل طرز و کار و رفتار خاصی که او با زبان در پیش می‌گیرد. فروغ در اغلب شعرهای «تولد دیگر» برای یافتن تکه تکه‌های «خود» به ذهن خویش باز می‌گردد و با فراخوانی و فراهم آوردن آن پاره‌ها، هر از گاه به کشف اشیاء و اجزایی توفیق می‌یابد که هر چند روزمره و معمولی‌اند ولی در پیوند با هستی او، تبدیل به اشیاء شخصی و ویژه ای می‌شوند که هم افشاگر دنیای خاص شاعر هستند و هم آشکارکننده بخشی از تشخص زبانی او.» (نیکبخت، ۱۳۷۲: ۴۳)

تکیه‌گاه عاطفی فروغ که بیم زوال را در او تسکین می‌دهد، تا پیش از تولد دیگر «عشق» است، عشق با تمام تلخی‌ها و شادی‌هایش، اما این عشق چون از مشربی اصیل سیراب نمی‌شود و درگیر ظاهر و نماست، نمی‌تواند ناجی او باشد، پس او از این تنها تکیه‌گاه می‌گریزد و سر به دیوار یأس می‌کوبد:

" ای سینه در حرارت سوزان خود بسوز
دیگر سراغ شعله‌ی آتش ز من مگیر
می‌خواستم که شعله شوم، سرکشی کنم
مرغی شدم به کنج قفس بسته و اسیر"
(فرخزاد، ۱۳۵۴: ۲۲)

فروغ از این عشق‌های نفرینی می‌گریزد و تنها مأمنی که در این گریز می‌یابد، کودکی و معصومیت‌ها و جهان شیرین کودکی است، یعنی شخصیتی که تا آخرین شعرهای او به عنوان پرسوناژی غالب رخ‌نمایی می‌کند. اما این پایان کار نیست، فروغ ناچار است که دوباره به عشق رجعت کند، اما این بار عشقی که بسیار عمیق‌تر است و نه در یک تن ناهمجنس، که در جهانی همجنس قابل جست و جوست:

" به آفتاب سلامی دوباره خواهم داد / به جویبار که در من جاری بود
به ابرها که فکرهای طویلیم بودند / به رشد دردناک سپیدارهای باغ که با من
از فصل‌های خشک گذر می‌کردند / به دسته‌های کلاغان
که عطر مزرعه‌های شبانه را / برای من به هدیه می‌آوردند"
(فرخزاد، ۱۳۵۱: ۱۵۸)

برای او دیگر سرنوشت «من» به «ما» گره می‌خورد و صدای گریه‌ای که در خود می‌شنید اینک از تمام اجزای هستی به گوش می‌رسد. فروغ از این جا وارد عرصه‌ی تازه‌ای می‌شود که شعرش را مدرن خواهد کرد: دانستگی و رنج از این دانستگی. و بدین گونه او صدای روشنفکر معاصر را در گلو دارد که از تراکم دانایی سنگین و غمگین است. اما «فروغ بیش از آن که دستگاه اندیشگی مشخصی داشته باشد، ذهنی اندیشمند دارد. اندیشمند شدن این ذهن شاعرانه یک خاصیت تکامل‌یابنده در سیر و سلوک شعری اوست. او از زاویه‌ی یک گرایش مکتبی که بیرون از شعر بدان گراییده باشد به انسان نمی‌نگرد. انسان را با ارزش‌هایی که از راه شعر و عاطفه بدانها نرسیده ارزیابی نمی‌کند. در یک زمان با حرکت معین سیاسی، یا از برش فلسفی خاصی به آدمی نمی‌نگرد. از روز نخست و یا به تبع از فرهنگ سنتی منتقل شده به او نیز دارای چنین دیدی نبوده است. منطق دید او یک منطق حسی است که نمی‌توان تطابق با یکی از نحله‌ها یا گرایش‌های فلسفی، سیاسی، اجتماعی موجود در جامعه را از آن استخراج کرد.» (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۶۲-۵۶۱) «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» سفرنامه‌ی همین دوران است. برای فروغ دیگر حتی «ما» هم مطرح نیست، او به جایگاه و دیدگاهی فراتر از واگویه‌ی رنج‌های کوچک رسیده و می‌خواهد که «خود» را که در تمام هستی تکه تکه کرده دوباره جمع کند و از دهان این «تن گسترده» بسراید:

" نهایت تمامی نیروها پیوستن است، پیوستن
به اصل روشن خورشید / و ریختن به شعور نور
طبیعی است که آسیاب‌های بادی می‌پوسند / چرا توقف کنم؟"

(فرخزاد، ۱۳۶۸: ۹۳)

و این «تن گسترده» البته نمی‌تواند به رنج‌های دیگران بی‌اعتنا باشد:
"کسی از آسمان توپخانه در شب آتش‌بازی می‌آید
و سفره را می‌اندازد / و نان را قسمت می‌کند / و پرسی را قسمت می‌کند
و باغ ملی را قسمت می‌کند / و شربت سیاه سرفه را قسمت می‌کند
و روز اسم‌نویسی را قسمت می‌کند / و نمره‌های مریضخانه را قسمت می‌کند
و چکمه‌های لاستیکی را قسمت می‌کند / و سینمای فردین را قسمت می‌کند
درخت‌های دختر سیدجواد را قسمت می‌کند / و هر چه را که باد کرده باشد قسمت می‌کند
و سهم ما را هم می‌دهد / من خواب دیده‌ام...."
(فرخزاد، ۱۳۶۸: ۸۸-۸۷)

اما بیم زوال است که هم‌چنان او را در چنگ خود می‌فشرد:
"ما هر چه را که باید از دست داده باشیم، از دست داده‌ایم
ما بی‌چراغ به راه افتادیم / و ماه، ماه، ماده‌ی مهربان همیشه در آنجا بود
در خاطرات کودکانه‌ی یک پشت‌بام کاهگلی
و بر فراز کشتزارهای جوانی که از هجوم ملخ‌ها می‌ترسیدند
چقدر باید پرداخت؟"
(فرخزاد، ۱۳۶۸: ۵۱-۵۰)

شعر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» بدون شک یکی از ده شعر برتر جریان شعر امروز است، فضای روایی و گسسته‌نمای این شعر، با حسی واحد به نوعی شکل منجر می‌شود که بعدها مورد توجه بسیاری از شاعران قرار می‌گیرد. در عین حال فروغ به شعر امروز یاد می‌دهد که می‌توان اندیشه‌های بزرگ را از روزمره‌ترین حوادث زندگی استخراج کرد و برای ابراز آن از لحنی ساده و سیال سود جست. این شعر «نخستین منظومه‌ی غیر روایی و غیر داستانی در شعر نو فارسی بود، اگر چه مانند گاری این شعر، نه به خاطر ساخت پازلی و پیچیده‌ی غیرخطی و مدرن آن، بلکه به پاس صمیمیت فوق‌العاده آن بوده که شعر را ساده جلوه داده است. ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، حدیث مرگی فرا رسنده و ناگزیر است. مرگی که از پیش در همه چیز منتشر است و فقط با نسیمی که به سوی تو پرواز می‌کند، تو را هم با خود می‌برد. و این معنا، چون حس عمیق معنایی در یک قطعه کامل موسیقی، در سراسر منظومه موج می‌زند.» (شمس لنگرودی، ۱۳۷۷، ج ۳: ۱۹۹)

نتیجه گیری

شعر زنان ایران، مانند شعر مردان همواره از محیط و جامعه تاثیر گرفته به تاریخ ادبیات عهد خود، شاهکارهایی ارائه داده است. در کنار این نتیجه نباید ناگفته گذارد که زن بمثابه ی زاینده گی و حس مادرانه ی خود همواره منبع بی شائبه ی عاطفه بوده و از منظری گاه حسی تر به مسائل و اتفاقات جهان پیرامون اعتنا کرده و بدان واکنش نشان داده است. اگر که قرار باشد قلت شاعران زن را به عنوان شاخصی قابل اشاره در نقد شعر امروز بررسی کرد، سهم بزرگ نه به ناتوانی زنان، که به تنگی عرصه برای ارائه ی این آثار اشاره دارد، چیزی که زنان شاعر ما در شعر خود به چالش کشیده اند. شعر زنان ایران با درک شاخه های متفاوت و رو به پیش شعر امروز همچنان به خلق آثار نو و خلاقانه توجه نشان می دهد و در پیشروترین جریان های موجود نقشی سترگ ایفا می کند.

منابع

- آرین پور، یحیی، (۱۳۷۲) از صبا تا نیما، انتشارات زوار، چاپ چهارم
ابکاری، ندا، (۱۳۷۰) از راه سایه ها، انتشارات ابتکار، چاپ اول
اسدی، مینا، (۱۳۵۰) چه کسی سنگ می اندازد؟، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول
اسماعیلی، امیر و ابوالقاسم صدارت، (۱۳۴۷) جاودانه ی فروغ فرخ زاد، انتشارات مرجان، چاپ دوم.
- اعتصامی، پروین، (۱۳۶۸) دیوان، انتشارات مروی، چاپ اول
باباچاهی، علی، (۱۳۸۶) شعر امروز، زن امروز، انتشارات ویستار، چاپ اول
حجازی، خاطره، (۱۳۷۱) اندوه زن بودن، انتشارات روشنگران، چاپ اول
خواججات، بهزاد، (۱۳۸۱) منازعه در پیرهن، انتشارات رسش، چاپ اول
دستغیب، مینا، (۱۳۴۸) ماه در کاریز، انتشارات فرهنگ، چاپ اول
رستمی، فرشته و مسعود کشاورز، (۱۳۸۲) رمانتیسیم در اشعار فروغ فرخ زاد، انتشارات نوای دانش، چاپ اول
ساری، فرشته، (۱۳۶۵) پژواک سکوت، انتشارات چشمه، چاپ اول
سلیمانی، فرامرز، (۱۳۷۱) بارورتر از بهار، نشر دنیای مادر، چاپ اول
شمس لنگرودی، محمد، (۱۳۷۸) تاریخ تحلیلی شعر نو (۴ جلد)، ج ۳، نشر مرکز، چاپ اول
صفارزاده، طاهره، (۱۳۴۹) طنین در دلنا، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول
عزیزپور، بتول، (۱۳۵۲) خواب لیلی، انتشارات رز، چاپ اول
فرخزاد، فروغ، (۱۳۶۸) ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، انتشارات مروارید، چاپ هفتم
فرخزاد، فروغ، (۱۳۵۴) برگزیده اشعار فروغ فرخ زاد، کتاب های جیبی، چاپ چهارم
فرخزاد، فروغ، (۱۳۵۱) تولدی دیگر، انتشارات مروارید، چاپ ششم
کراچی، روح انگیز، (۱۳۸۳) عالمتاج طباطبایی، انتشارات داستانسرا، چاپ اول
مختاری، محمد، (۱۳۷۸) انسان در شعر معاصر، انتشارات توس، چاپ اول
نظام شهیدی، نازنین، (۱۳۶۹) ماه را دوباره روشن کن، نشر شیوا، چاپ اول
نیکبخت، محمود، (۱۳۷۲) از گمشدگی تا رهایی، انتشارات مشعل، چاپ اول